

نقش پویایی فکری آذربایجان در تکوین ایده دولت ملی در ایران

علی شکری^۱

علی شیاری^{۲*}

محمد یوسفی جویباری^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۶/۲۷

چکیده

مقاله حاضر با عنوان «نقش پویایی فکری آذربایجان در تکوین ایده دولت ملی در ایران» به شیوه تحلیلی-توصیفی و رویکرد باری بوزان به دولت انجام گرفته است و هدف اصلی آن، تحلیلی محققانه از نقش و سهم اندیشه‌ورزان و مصلحان آذربایجان در تکوین و توسعه هویت ملی و ایده ناسیونالیسم در ایران می‌باشد. آذربایجان در طول تاریخ ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و این جایگاه در تاریخ معاصر برجسته‌تر شده است. این منطقه دروازه ورود ایده‌ها و افکار جدید جهان غرب به ایران و آسیا در سده‌های اخیر بوده است. از جمله این ایده‌ها می‌توان به مفهوم ناسیونالیسم اشاره نمود. این ایده نوعی سازه‌ای نظری برای انسجام و وحدت‌بخشی به ملت و تقویت بنیان‌های استقلال و تمامیت ارضی کشور محسوب می‌شود. اندیشه‌ورزان آذری، رواج ناسیونالیسم را برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور و ترویج ایده‌های مردم‌سالارانه و مشروطه‌خواهی ضروری می‌دانستند. بزرگانی چون آخوندزاده، مستشارالدوله، طالبوف و تقی‌زاده، چهار اندیشمند و مصلح بزرگ در این حوزه هستند که از نظر فکری به رواج مولفه‌های ناسیونالیسم نقش بی‌بدیلی را ایفا نموده‌اند. آنان عناصری چون سرزمین، تاریخ و زبان و دین مشترک را عامل مهم و قوام‌بخش هویت ایرانی می‌دانند و علاوه بر اندیشه‌ورزان این منطقه مردم آذری نیز در طول تاریخ برای حفظ هویت ملی و تمامیت ارضی کشور چه جانفشانی‌ها که نکرده‌اند.

واژگان کلیدی: ناسیونالیسم، آذربایجان، هویت ملی، اشتراکات تاریخی

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

* نویسنده مسئول: a.shiyari@tabrizu.ac.ir

۳. استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

مقدمه

یکی از پیامدهای برخورد ایران با دنیای غرب در دهه‌های آغازین سده نوزدهم میلادی آشنایی با اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی و فلسفی جدید اروپایی از جمله ناسیونالیسم بود. با وجود اهمیت پدیده ناسیونالیسم در مورد ناسیونالیسم ایرانی، کم بحث شده است. به ویژه اینکه سده نوزدهم به عنوان سده پیدایش زمینه‌های ناسیونالیسم ایرانی، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. «گفتارهای ایرانییت جدید» در این دوره پدید آمد و «کنکاش درباره ملت و یگانگی ملی، تحت تأثیر یک رشته عوامل داخلی و خارجی، به مهمترین مشغله ذهنی روشنفکران و نخبگان تبدیل شد». از این دوره به بعد جست و جوی بی‌پایان «حق حاکمیت ملت» در راستای گذار از یک ملت فرهنگی به یک ملت سیاسی دنبال شد. هر چند این گذار «ایران را هنوز در جستجوی یک هویت سیاسی (ملی) معطل نگه داشته است». و بعد از صد و پنجاه سال تلاش برای قانون‌خواهی، هنوز ملت ایران در آرزوی ایجاد یک دولت ملی و قانونی در آتش اشتاق دستیابی به ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق خویش می‌سوزد. به دلیل پیچیده بودن و مبهم بودن سیاست‌های ملی و منافع ملی و متفاوت بودن آن‌ها در جوامع مختلف نتایج حاصل از پژوهش می‌تواند به روشن شدن جهات سیاست‌گذاری ملی کمک نماید و چراغ راه سیاست‌مدارانی قرار گیرد که به دنبال حفظ منافع اقوام و منافع ملی می‌باشند. مقاله حاضر توصیفی-تحلیلی و روش آن تاریخ‌نگاری است. ابزار گردآوری اطلاعات منابع مکتوب اعم از کتاب، مقاله، و سیار منابع دیجیتال می‌باشد و گردآوری داده‌ها بر مبنای روش کتابخانه‌ای می‌باشد. در نوشته پیش رو به نقش آذربایجان در شکل‌گیری ناسیونالیسم در ایران به تفصیل پرداخته شده است. هدف کلی مقاله بررسی تأثیر آذربایجان و نقش آن در شکل‌گیری ناسیونالیسم در ایران می‌باشد.

۱. مبانی نظری

ناسیونالیسم با عزم آگاهانه مردم برای مشارکت سیاسی و استقرار حاکمیت ملی تحقق می‌یابد و باید میان آن و وطن‌پرستی، قوم‌گرایی و دلبستگی‌های نژادی و تباری تمایز

نهاد (انتخابی، ۱۳۷۲: ۱۸۶). در واقع صرف وجود نوعی خود آگاهی قومی و نژادی یا دل بستگی به کشور و سرزمین خاص و تفاخر به عظمت‌های تاریخی و اساطیری آن به تنهایی نمی‌تواند نشانه حضور و وجود ناسیونالیسم در معنی جدید آن باشد (داوری، ۱۳۶۴: ۲۶). وجود نظریه‌ها و گفتمان‌های مختلف در ناسیونالیسم و پرداختن به این نظریه‌ها مبانی نظری تحقیق پیش رو را تکمیل تر می‌کند. مرتضی مطهری به بعد دیگری از ناسیونالیسم و شکل گیری ملت توجه می‌کند و آن اینکه به احساس درد مشترک در برابر عامل بیگانه توجه دارد و می‌نویسد: " مفهوم ناسیونالیسم، با شکل فعلی و مرسومش (مدرن) در جهان از اوایل قرن نوزدهم در آلمان پیدا و مطرح شد و اصولاً یکی از تبعات و واکنش‌هایی است که در برابر انقلاب کبیر فرانسه در اروپا به وجود آمد. پیدا شدن و تولد ناسیونالیسم کاملاً مصادف با زمانی بوده است که توده مردم یک احساس درد یا خلاء عمومی و مشترک کردند، ناسیونالیسم آلمانی همان زمان متولد شد که از تبعیض‌ها و دخالت فرانسویان احساس درد کردند. محققان غربی تاریخ ایران می‌گویند در حقیقت ناسیونالیسم یا احساس جمعی ملیت در ایران از زمانی شروع شد که نهضت تحریم تنباکو به راه افتاد، یعنی آن زمان که جماعتی از مردم ایران احساس درد استعمار کردند (مطهری، ۱۳۶۲: ۳۲). اوموت اوزکریملی پژوهشگری که در این حوزه فعال بوده تمامی دیدگاه‌ها در مورد شکل گیری ملت‌ها را در سه پارادایم دسته بندی کرده است؛

الف) ازلی انگاران: این دسته از دانشمندان معتقدند که ملت ریشه در تاریخ دارد و انسان‌ها به طور ذاتی و فطری در قالب مجموعه‌ای افراد، با تعلقات مشترکی از قبیل زبان، فرهنگ، ... زندگی می‌کرده‌اند. بنابراین شکل گیری ملت را پیشا مدرن می‌دانند.

ب) ابزارانگاران (مدرنیست‌ها): در این دیدگاه، نخبگان سیاسی با تلقین مفهوم هویت ملی سعی کرده‌اند با تهییج و تحریک احساسات ناسیونالیستی موجبات انسجام جامعه را فراهم کنند. این دسته از دانشمندان با تلقین هویت ملی و وحدت جامعه سعی داشتند تا کشور را به سوی توسعه و پیشرفت رهنمون کنند. این افراد کسانی هستند که معتقدند هویت ملی پس از دوران مشروطه پدید آمده است.



ج: نمادپردازان قومی: این گروه از نظریه پردازان که فعالیت خود را از دهه ۱۹۸۰ آغاز کردند و آنتونی اسمیت معروف‌ترین آن‌ها است، راه میانه‌ای در پیش گرفته‌اند. بدین معنی که معتقدند هویت ملی به عنوان یک مفهوم سیاسی مدرن و جدید است، ولی مؤلفه‌های تشکیل دهنده آن قبلاً وجود داشته است. مؤلفه‌های مستمری که در تاریخ یک جامعه وجود داشته موجب شده است تا ملت جدید با اتکا به آن مؤلفه‌های پیشینی، شکل گرفته و قوام یابند.

سیدجواد طباطبایی از معروف‌ترین اندیشمندان سیاسی ایرانی نیز با این طیف از دیدگاه‌ها در مورد شکل‌گیری ملت ایران، قرابت فکری دارد و معتقد است که عامل تداوم ملیت ایرانی عنصر فرهنگی بود که در اندیشه ایرانشهری وجود دارد. "ایران زمین از آغاز، قلمروی فرهنگی بود و به طور طبیعی، پس از هر گسستی، بازگشت به اندیشه ایرانشهری به شالوده‌ای برای تجدید حیات (ملت) تبدیل می‌شد. و از آنجا که خود اندیشه ایرانشهری بر پایه تنوع فرهنگ‌های همه اقوام این سرزمین تکوین یافته بود، اندیشه ایرانشهری موجب قوام هویت ایرانی شد." (طباطبایی، ۱۳۸۱: ۱۵۳). علاوه بر طباطبایی، صاحب‌نظرانی چون احمد اشرف، حمید احمدی به این دیدگاه گرایش دارند و معتقدند که مفهوم هویت ملی ضرورتاً با رواج ناسیونالیسم و پیدایش دولت‌های مطلقه مدل اروپایی به وجود نیامده، بلکه نشانه‌هایی از وجود مفهوم ملت و هویت ملی را می‌توان در امپراتوری‌های گذشته جستجو کرد. به باور صاحب‌نظران، مفهوم ناسیونالیسم را در ساده‌ترین تعریف آن می‌توان با عشق به میهن مترادف دانست، که دارای وجوه مثبت و منفی است. در مفهوم مثبت آن دولت‌های ملی برای بسیج مشارکت توده‌ای به احساسات ناسیونالیستی متوسل می‌شوند، و در بعد منفی آن یا نوع افراطی ناسیونالیسم، یعنی ناسیونال سوسیالیسم انحصاری، ستیزه جویانه، توسعه طلب و بیگانه ستیز رو به رو هستیم که فداکاری برای ملت را بر اساس برتری نژادی تعریف کرده و آن را تحت هدایت بی چون و چرای رهبر یک حزب غیر دموکراتیک و انحصار طلب قرار می‌دهد. همچنین در تحلیل ناسیونالیسم ملی می‌توان از رویکرد باری بوزان در مورد دولت و بحث «ایده» بهره برد. باری بوزان دولت را در قالب یک مثلث متشکل از ایده، نهاد و پایگاه مادی مطرح می‌کند.

به اعتقاد بوزان ایده متشکل از ملیت و ایدئولوژی در قلب هویت سیاسی دولت جای داشته و نقش بی بدیلی در ایجاد و تداوم دولت ایفا می‌کند و می‌تواند مردم را در قالب یک واحد سیاسی - اجتماعی به هم پیوند زند (Buzan: 1991: 65)

بوزان چهارمدل دولت سازی متشکل از « ملت - دولت - ملت - ملت - ملت - دولت نسبی » را مطرح می‌کند. وی معتقد است شیوه دولت سازی که ملت بر دولت تقدم داشته باشد اصیل‌ترین شیوه دولت سازی است. (بوزان، ۱۳۹۲، ۹۴-۱۰۱).

۲. مؤلفه‌های ناسیونالیسم در ایران (آذربایجان)

درباره عناصر شکل دهنده و سازنده هویت ملی ایرانی در آثار گوناگون سخن به میان آمده است. با این همه بیشتر این آثار نگرشی تقلیل‌گرایانه داشته‌اند، یعنی تنها به بخشی از عوامل سازنده هویت ملی از جمله دین، نقش اساطیر و تاریخ باستانی ایران، زبان و ... توجه کرده و عناصر دیگر آن را نادیده گرفته‌اند. از منظر ناسیونالیست‌های ایرانی و آذربایجانی مهمترین عناصر سازنده هویت ملی ایران را می‌توان برحسب تداوم و اهمیت به شرح زیر دانست:

زبان فارسی

از جمله عناصری که در تکوین هویت ملی و قوام و بقای تاریخی ملت ایران مؤثر بوده زبان فارسی است. این زبان با وجود تحولات و تطورات گسترده‌ای که در طول تاریخ به خود دیده باز مورد احترام و تکریم همه اقوام و گروه‌های انسانی از جمله آذربایجانی‌ها بوده است و با وجود زبان‌ها و گویش‌های مختلف، بخش اعظم موارث فرهنگی، ادبی، علمی و اسناد و مکاتبات دولتی به زبان فارسی بوده است. با اینکه در تاریخ ایران بعد از اسلام عمدتاً اقوام ترک زبان بر سریر قدرت بوده‌اند و سلسله‌های بزرگی چون غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، مغولان، تیموریان، صفویان، افشار و قاجار تقریباً همگی ترک‌تبار بودند ولی مکاتبات رسمی و امور اداری و حتی زبان دربار در مواردی فارسی بوده است و امروزه اگر بخواهیم آثار هنری، فلسفی، ادبی و تاریخی ایران را ورق بزیم حتماً باید بر خط و زبان فارسی مسلط باشیم. (مرشدی‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۶۵)



در ترویج و اعتلای زبان فارسی آذری‌ها نقش برجسته‌ای داشته‌اند شعرا و ادبایی چون نظامی، خاقانی، پروین اعتصامی و شهریار در ارتقاء زبان نثر و نظم فارسی جایگاه والایی دارند. همچنین برخی از اندیشه‌ورزان معاصر چون سید احمد کسروی و سیدحسن تقی‌زاده تا آنجا پیش رفتند که زبان آذری را نه یک گویش ترکی بلکه یک گویش فارسی و شاخه‌ای از این زبان تلقی کردند و اینان به دولت وقت توصیه نمودند که برای همسانی زبان آذربایجانی‌ها در ترویج زبان فارسی در این منطقه تلاش مضاعفی بکند. البته در این میان آذری‌هایی نیز بودند که در کنار ترویج زبان فارسی، به توجه دولت به زبان آذری و اجازه تدریس این زبان در مدارس نیز مصرّ بودند و در کنار زبان فارسی به عنوان زبان رسمی و ملی کشور، زبان ترکی نیز آموزش داده شود و روزنامه‌ها و نشریات نیز به این زبان منتشر شوند. البته سیاست خشن یکسان‌سازی زبان ایران و نفی سایر زبان‌ها و گویش‌ها در راستای تقویت وحدت و همدلی ملی، مجال اشاعه به زبان‌های محلی را نمی‌داد. (برتون، ۱۳۸۷: ۱۸۹)

تاریخ ایران

ایرانی‌ها همیشه به تاریخ پرشکوه خود افتخار کرده و آن را عامل وحدت و همانندگرایی در درازنای تاریخ می‌دانند. ایرانی‌ها مدعی هستند که آنان اولین ملتی بودند که توانستند یک امپراطوری متمرکز و قوی را علیرغم کثرت‌های قومی و زبانی و مذهبی تأسیس بکنند و نظامی که در آن حقوق شهروندی محترم و تضمین شده بود. ایران قبل از اسلام برای قاطبه مردم ایران افتخارآمیز بوده و در تأسیس و حفظ این امپراطوری عظیم همه گروه‌های انسانی اعم از مادها، پارس‌ها و پارت‌ها مشارکت داشتند و اگر از یونان شکست خوردند، باز برای تجدید عظمت گذشته همه اقوام جانفشانی کردند و سرانجام خود را از زیر یوغ مقدونی‌ها رها کردند. حدود نزدیک به هزار سال فرمانروایی، دوباره تاریخ ایران دچار فرود و فترت دویست ساله شد و اعراب مسلمان بر ایران مسلط شدند ولی باز ایرانی‌ها از گوشه و کنار قیام کرده و خواهان استقلال و عظمت ایران شدند، موضوعی که جالب توجه است، این است که در هیچ کدام از قیام‌ها، هدف، رهاسازی منطقه بخصوصی از ایران نبود. ابومسلم خراسانی، بابک خرمدین، المقنع، مازیار، یعقوب لیث و قهرمانان ملی و تاریخ دیگر همگی بر رهایی و نجات کل ایران و بازگشت به

عظمت سابق تأکید داشتند. به عبارت دیگر تاریخ پرافتخار گذشته، میراث مشترک همه ایرانیان محسوب شد. در تک تک ایرانیان، غیرت و هویت ایران‌خواهی و هویت‌طلبی را شکل داده است. قهرمانان آذری چون بابک، ستار، علی مسیو، ثقه الاسلام، و مردان میدان سیاست چون تقی‌زاده و صاحبان قلم و اندیشه همگی عظمت و شکوه ایران را طالب بودند نه یک منطقه کوچکی از ایران به نام آذربایجان. (احمدی، ۱۳۸۲: ۲۴)

تاریخ پرشکوه ایران، در تک‌تک ایرانی‌ها موجب تکوین هویت، آرمان و ایده‌های مشترک شده است. در سیر تحول این تاریخ پرفراز و فرود، همه اقوام و گروه‌ها و قبایل جانفشانی نموده‌اند و وقتی خطری از خارج متوجه استقلال و تمامیت ارضی ایران شده همه گروه‌های انسانی به طور برابر احساس مسئولیت کرده و برای دفع تجاوز با جان و مال خود فداکاری کرده‌اند و همچنین هرگاه حاکمانی بی‌کفایت، کشور را با خطراتی جدی مواجه کرده یا حقوق مردم را ضایع کرده‌اند باز همه گروه‌ها از جمله آذربایجانی‌ها جانفشانی نموده‌اند که نمونه بارز آن در جریان استبداد صغیر بود که آذری‌ها و رشتی‌ها و بختیاری‌ها دست در دست هم برای نجات نهال مشروطیت فداکاری‌های بی‌بدیلی را نمودند. (اتابکی، ۱۳۸۱: ۱۴۲) یا در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، هجوم دشمن به خوزستان یعنی تجاوز به خانه تک تک ایرانی‌ها، همه ایرانی‌ها در دفع این تجاوز متحد و یکپارچه عمل کردند.

ایرانی‌ها هم در تاریخ اسطوره‌ای و هم در تاریخ واقعی مشترکات فراوانی دارند با اینکه رستم از سرزمین سیستان برخاسته ولی قهرمان اسطوره‌ای همه ایرانی‌ها محسوب می‌شود. یعقوب لیث نیز به عنوان قهرمان واقعی از آن خطه است ولی باز مورد افتخار همه ایرانی‌ها از جمله آذربایجانی‌هاست همانطوری که کلنل محمدتقی‌خان پسیان تبریزی مورد تکریم و احترام همه ایرانی‌ها می‌باشد و می‌توان ادعا نمود که تاریخ اساطیری که در شاهنامه تجمیع شده به اندازه تاریخ واقعی در پرورده هویت‌سازی و تقویت ایران‌خواهی مؤثر بوده است، به اندازه تاریخ مشروطه کسروی مقدس و مورد تکریم است (وزیری، ۱۳۸۴: ۳۶) در مجموع می‌توان ادعا نمود که وجود تاریخ مشترک و سرنوشت تاریخی تلخ و شیرین چندین هزار ساله میان ایرانیان، یک عامل مهم در قوام و دوام این سرزمین کهن به عنوان یک کشور بوده و همچنین در شکل‌گیری

گرایش‌های ناسیونالیستی و تقویت هویت ملی و وطن‌خواهی میان ایرانیان از جمله آذربایجانی‌ها نقش اساسی داشته است.

قلمرو جغرافیایی ایران

در متون سیاسی و تاریخی همیشه از دو قلمرو جغرافیایی به نام ایران یاد شده است یکی ایران سیاسی که همان کشور ایران می‌باشد که سابقه دو هزار و پانصد ساله دارد و در این مدت در برهه‌هایی از تاریخ از غرب یالیبی از شرق تا قلب چین از شمال تا سبیری و از جنوب تا اقیانوس هند توسعه یافته و در برهه‌هایی نیز از صفحه جغرافیای جهان محو شده و تحت سلطه و سیطره قدرت‌های متجاز درآمده است. ایران سیاسی امروزی در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه شکل گرفته و از آن تاریخ به بعد وسعت آن تقریباً ثابت مانده است. دومی ایران فرهنگی است که شامل تمامی سرزمین‌هایی است که به نوعی تحت تأثیر فرهنگ ایران بزرگ بوده و نسبت به ایران تعلق خاطر دارند و در دوره‌هایی از تاریخ نیز بخشی از قلمرو ایران سیاسی محسوب می‌شدند از جمله آن‌ها می‌توان به کشورهای قفقاز، شرق ترکیه و عراق، پاکستان و افغانستان و تاجیکستان و امثال آن‌ها اشاره نمود. (برتون، ۱۳۸۷: ۲۶۲). آنچه که موجب پیوند و همدمی مردم ایران شده، کشور ایران به معنای ایران سیاسی است و نام ایران همیشه یادآور محدوده جغرافیای سیاسی و ممالک محرومه ایران بوده است.

بسیاری از شعرا و نویسندگان ایرانی پس از اسلام همین مفهوم سرزمینی را در قالب اشعار حماسی به ایرانیان زمان خود منتقل کردند و همچون فردوسی در بیت‌های «چو ایران مباد تن من مباد...»، مفهوم جغرافیایی هویت ایرانی را با موجودیت ایرانیان یکسان دانستند. برخی از شعرای دیگر آذربایجانی نیز همچون نظامی گنجوی ایران را به منزله یک واحد سرزمینی قلب زمین خوانده‌اند. (باوند، ۱۳۷۹: ۱۲۶)

دین

در عصر دو سلسله بزرگ هخامنشی و اشکانی بر ایران کثرت‌گرایی و پلورالیسم دینی حاکم بود و قدرت حاکم از دین بخصوصی پیروی و حمایت نمی‌کرد و می‌توان این دو سلسله را سلسله‌های سکولاریستی محسوب نمود. (کچویان، ۱۳۸۵: ۱۲) از اوان سلسله

هخامنشی آیین میترائیسم و مهرپرستی و دین زرتشتی بیشترین پیروان را داشتند ولی حقوق و آزادی‌های سایر آیین‌ها و مذاهب نیز محترم بود و این حقوق در خصوص سرزمین‌های فتح شده نیز اعمال می‌گردید. از جمله اینکه زمانی که کوروش کبیر بابل را فتح کرد، آزادی تمام مذاهب و ادیان را اعلام و یهودیان اسیر شده را آزاد کرده و حقوق‌شان را دوباره احیاء نمود. ولی با تأسیس سلسله ساسانیان، قدرت و اقتدار دین زرتشت نیز رو به فزونی گذاشت.

بعد از ظهور اسلام نیز قاطبه مردم ایران مسلمان سنی و عموماً حنفی یا شافعی بودند و سلسله ترک‌تبار حاکم بر ایران نیز از این دو گرایش مذهب سنی بوده و با تعصب از آن حمایت می‌کردند و از قرن نهم هجری نیز با تأسیس سلسله صفویه، شیعه اثنی عشری مذهب رسمی ایران شده و قاطبه مردم ایران نیز به این مذهب گرویدند. با اینکه گرایش‌های باستانگرایانه نیز در سلسله صفویه قوی بود ولی وجه غالب این دوره مذهبی و دین‌مدار بودن است و بر همین اساس روحانیون شیعه نیز از جایگاه اجتماعی قابل توجهی برخوردار بودند، و مذهب شیعه بخشی از هویت ایران عصر صفویه محسوب می‌شود. (وزیری، ۱۳۸۴: ۱۶) با به قدرت رسیدن نادرشاه و تا حدودی در عصر حکومت زند هویت دینی تا حدودی کم‌رنگ شد. نادرشاه چندان اعتنایی به دین نداشت و حتی برای تأمین هزینه ارتش و تضعیف موقعیت اقتصادی روحانیون، تمامی اموال و دارایی متعلق به آنان را مصادره نموده و امتیازات اقتصادی آنان را لغو کرد. ولی مذهب شیعه باز به عنوان یکی از مشترکات قاطبه مردم ایران جایگاه خود را حفظ کرده بود. با روی کار آمدن قاجار دوباره مذهب شیعه و علمای این آیین در جامعه منزلت و جایگاه والایی یافت و معارضین و رقبایی چون اخباریون، بابی‌ها و بهائیان سرکوب شدند و از نیمه دوم حکومت این سلسله مذهب بار غلیظ سیاسی نیز به خود گرفت و تبدیل به آئینی اعتراضی علیه شاهان قاجار و استعمار خارجی گردید. (شعبانی، ۱۳۸۹: ۲۸)

در دوره رضاخان، گرایش‌های قوی تجددگرایی و باستان‌گرایی، کم و بیش هویت دینی ایران را تحت‌تأثیر قرار داد و در این دوره سعی بر آن بود که از هویت ایرانی‌ها، دین‌زدایی بشود ولی باوجود تلاش‌های فرهنگی و امنیتی، دین در زندگی فردی و



اجتماعی ایرانی‌ها نمود و ظهور خود را حفظ کرد و کم‌کم تبدیل به یک قدرت سیاسی معترض علیه دستگاه پهلوی گردید. (باوند، ۱۳۷۹: ۴۱)

در دوره حکومت جمهوری اسلامی مذهب شیعه و دین اسلام به عنوان ستون اصلی هویت ایرانی معرفی و حمایت شده‌اند.

مشترکات فرهنگی

تنوع و تکثر فرهنگی از ویژگی‌های بارز ایران در طول تاریخ حیات سیاسی این کشور بوده است همیشه ایران شامل اقوام، قبایل و گروه‌های انسانی متعدد و با آداب، سلاقی، باورها و زبان و گویش‌های مختلف و متفاوت بوده است و علیرغم این تفاوت‌ها، عنصر مداراگری و رعایت حقوق همدیگر عامل مهم قوام و دوام و همدلی این گروه‌های انسانی ساکن در ایران بوده است.

۳. پیشگامان فکری ناسیونالیسم ایرانی در آذربایجان

منظور از پیشگامان فکری آن دسته از اندیشه‌ورزان آذربایجان هستند که در تکوین شاکله فکری ناسیونالیسم ملی و هویت ایرانی نقش‌آفرین بوده‌اند و در این راستا با نظام سنتی و استبدادی حاکم و نیروهای حافظ آن مخالفت نموده و خواهان حاکمیت قانون و یک نظام مردمی و پارلمانتاریستی شدند. اینان برای توسعه و پیشرفت ایران و همگام شدن این کشور با کاروان تمدن و تجدد، خواهان ترویج مولفه‌هایی چون آزادی، برابری، تساهل، حاکمیت قانون عرفی، مسئولیت‌پذیری، منافع ملی، عرفی بودن قدرت، سکولاریسم از یک طرف و مقابله با خرافات، مهملات، استبداد، امتیازات طبقاتی و امثال آن‌ها از طرف دیگر بودند. با اینکه این ایده‌ها و افکار از آذربایجان برخاسته بود ولی نگاه محلی نداشت بلکه خواهان کشوری به نام ایران با این ویژگی‌ها بود. (اکبری، ۱۳۸۴: ۷۴)

آبراهامیان درباره روشنفکران مذکور می‌نویسد: آنان نه به حق الهی پادشاهان، بلکه به حقوق واگذار ناشدنی فرد معتقد بودند؛ نه مزایای استبداد سلطنتی و محافظه‌کاری سیاسی، بلکه اصول لیبرالیسم، ناسیونالیسم و حتی سوسیالیسم را تبلیغ می‌کردند. آنان به تکریم ظل‌الله‌های روی زمین نمی‌پرداختند، بلکه اصول برابری، آزادی و برادری را می‌ستودند (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۶۶).

میرزافتحعلی خان آخوندزاده

یکی از افرادی که اندیشه‌هایش در ایجاد و گسترش ناسیونالیسم در ایران، تأثیر فراوان داشته است، میرزافتحعلی آخوندزاده است. وی در سال ۱۲۲۸ در یکی از شهرهای قفقاز به دنیا آمد. مادرش اهل مراغه و پدرش میرزا محمدتقی، اهل قصبه خامنه از توابع تبریز بود. میرزا فتحعلی دو ساله بود که به همراه خانواده‌اش به تبریز بازگشت، اما در سال ۱۲۴۱ دوباره به قفقاز رفت و عمر خود را در آنجا گذراند تا اینکه نهایتاً در ۱۴ صفر ۱۲۹۵ به سن ۶۶ سالگی درگذشت. در مدت اقامتش در قفقاز، زبان روسی را فرا گرفت و به کار نویسندگی و ترجمه پرداخت. آثار اصحاب دائرة المعارف و روشنگران فرانسه را مطالعه کرد و تأثیر فراوانی از آنها پذیرفت. (آدمیت، ۱۳۴۹: ۲۵)

اساس اندیشه‌های آخوندزاده بر راسیونالیسم و تجدد قرار دارد. این دو پدیده، یعنی راسیونالیسم و تجدد، پدیده‌هایی بودند که پس از تحولات فکری قرون شانزده و هفده در غرب، پدید آمدند. (آشوری، ۱۳۷۰: ۱۵۱) او نژاد و زبان را به عنوان عوامل پدید آورنده ملت، مهم می‌داند و خود نیز اعلام می‌کند که دارای نژاد پارسی و از پارسیان است. از دیدگاه او انسان باید تعصب نژاد و زبان را داشته باشد نه تعصب دین. در نامه‌ای که به مانکجی، پیشوای زردشتیان، نوشته است به او اعلام می‌کند که اختلاف مذهب زردشتیان با بقیه ساکنان ایران، مانع اتحاد آنها نیست؛ زیرا که نژاد و زبان زردشتیان و سایر اهالی ایران یکی است و به همین دلیل، آنها ملت یگانه‌ای به حساب می‌آیند. (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۱۹-۱۱۸)

آخوندزاده شیفته ایران باستان است و از تمدن ایران قبل از اسلام به نیکی یاد می‌کند. عشق او به ایران باستان تا آنجاست که نابسامانی‌های فراوان آن را نادیده می‌گیرد و از پادشاهان ظالم ایران قبل از اسلام به عنوان «پادشاهان فرشته خصال» یاد می‌کند (مددپور، ۱۳۷۲: ۲۴۷) دین زردشت را به عنوان دینی که مظهر قومیت ایرانی است، ستایش می‌کند و آن را از دین اسلام برتر می‌داند. از طرف دیگر درصدد است که اسلام را از عناصر تشکیل دهنده ملیت ایرانی حذف کند. در نامه‌ای که آخوندزاده به منشی

«روزنامه ملت سنیه ایران» نوشته است، از این که در آن روزنامه، شکل مسجد به عنوان علامت ملت ایران شناخته شده است انتقاد کرده است و خطاب به منشی روزنامه می‌نویسد:

«اولاً شکل مسجد که تو در روزنامه خود علامت ایران انگاشته‌ای در نظر من نامناسب می‌نماید. به علت این که اگر از لفظ ملت مراد تو معنی اصطلاحی آن است، یعنی اگر قوم ایران را مراد می‌کنی، مسجد انحصار به قوم ایران ندارد، بلکه جمع فرق اسلام صاحب مسجدند. علامت قوم ایران قبل از اسلام آثار قریحه فرس است، از قبیل تخت جمشید و قلعه استخر و امثال آن. و بعد از اسلام، یکی از مشهورترین آثار پادشاهان صفویه است که در ایران مذهب اثنی عشری را رواج داده‌اند، و طوایف مختلفه آن را در سلک ملت واحده منتظم داشته‌اند و باعث سلطنت مستقلة جداگانه ایران شده‌اند. پس بر تو لازم است که به جهت اشعار ملت ایران علامتی پیدا بکنی که از یک طرف دلالت بر دوره سلاطین قدیمه فرس داشته باشد، و از طرف دیگر پادشاهان صفویه را به یاد آورد. چون شکل تاج دوازده ترک قزلباشی از سقرلات سرخ». (آخوندزاده، ۱۳۵۵: ۳۳)

اصلاح خط و تغییر الفبا دو هدف عمده آخوندزاده را برآورده می‌کرد: نخست این که اصلاح خط می‌توانست ایران را از گذشته اسلامی جدا کند و یک ایرانیت ناب که مورد توجه او بود به وجود آورد که این موضوع هدف ناسیونالیستی او را برآورده می‌نمود. هدف دوم که آن هم با اصلاح خط و تغییر الفبا محقق می‌شد، نیل به تجدد است. اگر تغییر الفبا به وجود می‌آمد، پیوند با میراث فرهنگ سنتی نیز گسسته می‌گردید و هویت سنتی ایران از بین می‌رفت که از این طریق، زمینه برای ایجاد یک هویت جدید که بر مبنای تجدد باشد، فراهم می‌گشت. این همان راهی بود که ترکیه به آن رفت و بدین صورت هویت اسلامی و شرقی خود را از دست داد. (قیصری، ۱۳۸۳: ۱۱۹)

آخوندزاده، تلاش فراوانی در جهت حذف فرهنگ عربی از فرهنگ ایرانی به عمل آوردند. در نامه‌ای که آخوندزاده به جلال‌الدین میرزا نوشته است، او را به خاطر اجتناب از به کار بردن لغات عربی می‌ستاید. وی در این نامه می‌گوید که جلال‌الدین میرزا زبان فارسی را از تسلط زبان عربی آزاد می‌کند و خودش نیز سعی می‌کند ملت ایران را از شر خط عرب‌ها نجات دهد. او در این نامه آرزو می‌کند که فرد دیگری همچون خودش و

جلال‌الدین میرزا پیدا شود و ملت ایران را از قید تمام آداب و رسوم اعراب، که به نظر وی فرهنگ ایران را به زوال کشانند، رها سازد. آخوندزاده ایران را گلستان روی زمین می‌نامد و تصورات رمانتیک خود را در رابطه با آن بیان می‌کند. هدفش این است که احساسات عموم ایرانیان را علیه اعراب که حامل دین اسلام بوده‌اند، تحریک کند و به طور غیرواقعی بینانه‌ای تمامی مشکلات ایران را به اسلام و اعراب نسبت دهد. (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۱۷۲)

در اندیشه آخوندزاده وطن پرستی و ملت‌گرایی رنگ رمانتیک به خود می‌گیرد و یک احساس ناستالژیک برای ایران باستان، دین زرتشت و نیز احساس برتری ملیت بر دین و بیزاری از اعراب در نوشته‌های او چون مکتوبات و نامه‌های او دیده می‌شود. در عبارات او می‌توان عناصر ناسیونالیسم چون وطن، خاک، نژاد و جنس و زبان را دریافت. دیدگاه آخوندزاده درباره اعراب دو جهت اصلی دارد. از سویی آنان را عامل عقب ماندگی ایران و استبداد را میراث آنها می‌داند، از دیدگاه او اعراب «برهنه و گرسنه یک هزار و دویست و هشتاد است که زمین و اهل ایران را خراب و نادان و بدبخت کرده‌اند و عامل دوری و بی‌خیر ایران از «سیویلیزاسیون جهان» شده‌اند، آنان ایرانی‌ها را از «نعمت آزادی» محروم کرده و پادشاهی مستبد میراث آنهاست (آخوندزاده، ۱۳۵۰: ۲۰).

آخوندزاده در پی‌گیری اندیشه‌های خود تلاش می‌کرد تا دولت ایران را نیز متوجه سمبل‌ها و نمادهای باستانی خویش گرداند، از دیدگاه او نشان رسمی دولت ایران می‌بایست معرف هویت و تاریخ ایران باشد. در نقدی که بر «روزنامه ملت» در سال ۱۲۸۳ ق. نوشت بر علامت مسجد به عنوان علامت ملت ایران ایراد گرفت و تاکید کرد که نشان مسجد نمی‌تواند علامت «قوم ایران» باشد. مسجد مربوط به تمام اسلامیان است و علامت ایران می‌بایست معرف تاریخ و فرهنگ ایران و هویت آن باشد. از دیدگاه او علامت ایران می‌باید دلالت بر «سلاطین قدیمه فرس» و دولت صفویه باشد. علائمی مانند تخت جمشید، قلعه اصطخر و «شکل تاج دوازده ترک قزلباش» (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۴۴) در اینجا تأکید او بر هویت ملی و شیعی ایرانیان است.

آخوندزاده بنیان‌گذار ناسیونالیسم ایرانی است. به قول آدمیت «اندیشه‌ساز ناسیونالیسم ایرانی است» او بسیاری را تحت‌تأثیر خود قرار داد: جلال‌الدین میرزا، آقاخان کرمانی و



دیگران. به تدریج در حیطه سیاست‌مداران نیز اندیشه ناسیونالیستی و مفاهیمی چون ملت و وطن وارد شد. بیش از هر کس در میان دولتمردان عصر ناصری میرزا حسین خان سپهسالار در ترویج مفهوم جدید ملت و وطن در نوشته‌های رسمی این دوره نقش ایفا کرد. او از دوستان آخوندزاده بود. سپهسالار در گزارش‌های رسمی خود از ناسیونالیسم، وطن‌داری و ملت‌خواهی فراوان سخن گفت و تلاش کرد واژه «رعیت» را به «ملت» تغییر دهد و در رواج مفهوم سیاسی و اجتماعی وطن کوشید. سپهسالار در روزنامه‌هایی که منتشر ساخت علاوه بر رواج واژه وطن و اندیشه وطن‌پرستی به تاریخ ایران باستان نیز توجه نمود. در اولین شماره «روزنامه عدلیه» در دوران وزارت عدلیه خود در ۱۷ ذی الحجه ۱۲۸۷ آرزو کرد که «ملت ایران و سلطنت قدیم ایران عظمت باستانی خود را احیا گرداند» (همان: ۱۷۴) در سرمقاله روزنامه «وطن» در محرم ۱۲۹۳ نوشت «این روزنامه را وطن نام نهادیم از آنکه وطن‌پرستی نزد هر فرد ملت والاترین فضیلت‌هاست.» (همان: ۳۹۰). این روزنامه بلافاصله توقیف شد. بعد از سپهسالار، میرزا یوسف مستشارالدوله تبریزی که در زمره آزادیخواهان و وطن‌دوستان ایران و آشنا به مفاهیم جدید اندیشه غربی بود در رواج اندیشه وطن‌پرستی و ملیت‌گرایی کوشید (همان: ۴۱۳). مستشارالدوله از دوستان سپهسالار و آخوندزاده و جلال‌الدین میرزا بود. آخوندزاده در نامه‌ای به جلال‌الدین میرزا ضمن ستایش از فرزاندگی و «فهم و فراست و اخلاص» مستشارالدوله بر ملت‌پرستی و وطن‌پرستی بی‌نظیر او تأکید می‌کند.

آخوندزاده «شخصیت مهمی» (شیفر، ۱۳۸۵: ۴۹) که آدمیت وی را «اندیشه‌ساز فلسفه ناسیونالیسم جدید» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۰۸)، البته در ایران، می‌نامد، ترکیبی از ناسیونالیسم سیاسی و فرهنگی را در هم آمیخته بود. به طوری که «مدار فکرش، حراست وطن از تسلط بیگانه و رهایی از اسیری و فقدان آزادی و استقلال» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۰۸) بود و خواستار بیداری فرهنگی و جدایی از اسلام و عربی‌گری همراه آن نیز بود و «در آثارش عظمت ایران قبل از اسلام - که پایه و اساس توسعه ناسیونالیسم مدرن ایرانی بود- مورد تأکید قرار گرفته بود» (شیفر، ۱۳۸۵: ۵۰). «در تفکر ملی وی عشق به ایران باستانی و بیزاری از تازی، عنصری سخت قوی است» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۱۹) و نیز گرایش‌های لیبرال آخوندزاده مفهوم ناسیونالیسم را آیین جدید افراد مغرب زمین دانسته است و

معتقد بود که «بلندهمتی و علوطلبی تقاضا می‌کند که تعصب ما در حق هم‌جنسان (هم‌نژادان) و هم‌زبانان و هم‌وطنان باشد، نه در حق بیگانگان و راهزنان و خون‌خواران. بر اساس برداشت ناسیونالیستی وی، «تعصب دینی»، را باید جایگزین «تعصب وطن» کرد. وی بر همین اساس درباره تغییر الفبا می‌نویسد «در صورت مخالفت شرع و تغییر فوق، بیاد مصلحت ملت را در نظر گرفت یا توجیه شرعی توسط علما ساخته شود». آخوندزاده در ترویج افکار ناسیونالیستی خود معتقد بود که برای به کف آوردن نیروی ملی و حفظ میهن در برابر بیگانگان و رهایی از پستی و عقب‌ماندگی، لازم است که همه مردم را باسواد کنیم و به آنها «ملت دوستی و وطن پرستی» بیاموزیم (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۱۱۵). در مجموع، در گفتار هویت‌سازی ملی آخوندزاده، زبان، خط، تاریخ، دین و ترقی، عناصر اصلی محسوب می‌شود.

جلال‌الدین میرزا

اگر بتوان نقطه عزیمتی برای شکل‌گیری تاریخ‌نویسی باستان‌گرا و ناسیونالیستی ایران در نظر گرفت بی‌تردید نگارش «نامه خسروان» جلال‌الدین میرزا قاجار را می‌توان سرآغاز گونه جدید تاریخ‌نویسی ایرانی دانست. جلال‌الدین میرزا پنجاه و ششمین پسر فتحعلی شاه از علاقمندان به تاریخ ایران باستان و زرتشت بود. و حتی به سبب این علائق و اندیشه‌ها به سوء اعتقاد و رفتارهای خلاف شریعت متهم گردید (دیوان بیگی، ۱۳۶۵: ۳۷۰) او در فاصله سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۸ ق. نامه خسروان را در سه جلد به نگارش درآورد.

اندیشه باستان‌گرا و ناسیونالیستی جلال‌الدین میرزا دو جهت عمده داشت: توجه دادن ایرانیان به تاریخ ایران باستان و مبادی تاریخ ایران و نیز پیراستن زبان فارسی از کلمات عربی. به عبارت دیگر جلال‌الدین میرزا به دو عنصر پیراستن زبان فارسی و سره‌نویسی و احیای تاریخ ایران باستان از میان عناصر ناسیونالیسم که در واقع مولفه‌های اصلی هویت ایران نیز بودند تاکید می‌ورزید. در آغاز جلد اول نامه خسروان هدف خود از نگارش نامه خسروان را زنده ساختن زبان فارسی بر بنیاد «داستان پادشاهان پارس» بر می‌شمارد (جلال‌الدین میرزا، ج اول، ۱۲۸۵ ق: ۸-۱۰). به نظر می‌رسد زنده ساختن زبان فارسی در اندیشه او همان پالایش زبان فارسی و سره‌نویسی بود و می‌توان آن را



برخاسته از نظرگاه میهنی و ملی او و از متفرعات نوع خاصی از ناسیونالیسم دانست (صدرنیا، ۱۳۸۸: ۱۰۰). چنانکه گفته شد جلال‌الدین میرزا به عنصر زبان از بین عناصر ناسیونالیسم تاکید فراوانی داشت و یکی از اهداف او پاکسازی زبان فارسی از لغات بیگانه به ویژه عربی بود. از دیدگاه او زبان فارسی مهمترین مشخصه فرهنگ ایرانی به شمار می‌رفت. گرایش جلال‌الدین میرزا به پارسی نویسی و حذف لغات عربی از روی تفنن نبود بلکه از اعتقادات ناسیونالیستی و عمدتاً ضدعرب او سرچشمه می‌گرفت (آجودانی، ۱۳۸۳: ۶۶) علاوه بر این می‌توان تلاش او در پاکسازی فرهنگ ایرانی از عناصر بیگانه را در راستای استقلال فرهنگی ایران دانست. چرا که در نظر ناسیونالیست‌هایی چون جلال‌الدین میرزا پاکسازی فرهنگی، به ویژه پیراستن زبان فارسی و نیز بازگشت به ریشه‌های کهن گامی ضروری به سوی استقلال فرهنگی به شمار می‌رفت (قیصری، ۱۳۸۳: ۳۵).

عناصر دیگری جلال‌الدین میرزا بر آن تاکید دارد تاریخ ایران باستان است. او خود به صراحت نامه خسروان را باستان نگاری می‌خواند. توجه او به تاریخ باستان نیز از ایران گرایی او سرچشمه می‌گرفت. نامه خسروان او با وجودی که از اصالت تاریخی به ویژه در بحث از مبادی تاریخ ایران دور است و از فن تاریخ نویسی نیز بهره‌ای نمی‌برد. یک نمونه تاریخ نویسی متفاوت در تاریخ تاریخ نگاری ایرانی تا زمان نویسنده به شمار می‌رود. نامه خسروان تاریخی عمومی است که در آن تحت تأثیر کتاب‌هایی چون چارچمن شارستان، «دساتیر»، دبستان المذاهب، «آئینه آئین» و «آئین خسروی»، ریشه‌های ایران باستان به گذشته‌های بسیار دور نسبت داده می‌شود. برای نشان دادن مبادی تاریخ ایران از سلسله‌هایی چون آبادیان، جیان، یاسائیان و گلشائیان نام برده می‌شود که اصالت ندارند و ساختگی به شمار می‌روند. ایرانیان و به ویژه پادشاهان ایرانی سلسله‌های مذکور و پیشدادیان و کیانیان و اشکانیان و ساسانیان را محور تمام جهان و آفریده‌ها قلمداد می‌گردد که تمام اختراعات و اکتشافات و نیز پیامبران سامی در عهد آنها ظهور کرده‌اند و عمدتاً واجد صفات و فضیلت‌های برجسته‌ای چون خردمندی و هنر و دانشوری و عدالت بوده‌اند. از دیدگاه او نخستین دانشوران و هنرمندان جهان پارسیان بودند.

جلال‌الدین میرزا در نگارش تداوم تاریخ ایران در دوران اسلامی به ظهور اسلام و حمله اعراب به ایران اعتنایی نمی‌کند و جایگاهی برخلاف سنت تاریخ‌نویسی ایرانی به تاریخ اسلام و ورود اسلام به ایران قائل نیست. به نظر می‌رسد نادیده گرفتن جایگاه اسلام و خلافت اسلامی و عربی در تاریخ ایران پس از اسلام و نیز بزرگداشت حسرت بار تاریخ اسلام و ورود اسلام به ایران قائل نیست. به نظر می‌سد نادیده گرفتن جایگاه اسلام و خلافت اسلامی و عربی در تاریخ ایران پس از اسلام و نیز بزرگداشت حسرت بار تاریخ ایران باستان در راستای اندیشه‌های ناسیونالیستی او در پاکسازی تاریخ ایران از وجود واقعیت‌های تاریخی و در تلاش برای یک استقلال فرهنگی و هویت ملی، اندیشه او را از میهن پرستی و دغدغه احیای عناصر هویت تاریخی و اجتماعی به ناسیونالیسم افراطی کشانده است. به این ترتیب نخستین تاریخ‌نویسی ناسیونالیستی در ایران با تأکید بر عناصر هویتی ملی و تاریخی با رنگ رمانتیک و غیرعلمی شکل گرفت. (آجودانی، ۱۳۸۳: ۶۹)

میرزا عبدالرحیم طالبوف

طالبزاده تبریزی نیز از پیشگامان نوگرایی در قرن نوزدهم میلادی محسوب می‌شود و جزو اولین اندیشه‌ورزانی است که تحت تأثیر کتاب نامه‌های ایرانی مونتسکیو، کتاب احمد یا سفینه طالبی را به نگارش درآورد و در آن بر جایگاه قانون و اهمیت آن در تأمین عدالت و امنیت در جامعه تأکید کرده است وی با اینکه در تبریز متولد شده بود ولی همواره خود را ایرانی و ایرانی‌نژاد می‌نامید. و از جمله پرکاربردترین واژه‌ها در آثار ایشان، کلمه ملت، ملیت‌خواهی و حب وطن می‌باشد.

طالبوف در کتاب احمد یا سفینه طالبی (۱۳۱۲ - ۱۳۱۱ ق) درباره بیگانگی ایرانیان از «محبت مقدسه وطنی» می‌نویسد: وقت فلسفی قدیم گذشت که می‌گفتند این وطن مصر و عراق و شام نیست، این وطن شهری است که نام نیست. باید بفهمیم این وطن که وظیفه ما در حفظ او و ترقی او هر نوع فداکاری و جان‌سپاری است، ایران است، که اسامی شهرهای معروفش شیراز، اصفهان، کرمان، کاشان، طهران و خراسان و قزوین و رشت و تبریز و خوی و سایر ملحقات اوست (طالبوف، ۱۳۵۶: ۹۳).



طالبوف، به سه مفهوم بسیار اساسی در اندیشه سیاسی توجه دارد، «آزادی»، «قانون» و «ناسیونالیسم». این سه مفهوم، از اصلی‌ترین مفاهیمی بودند که تجددخواهان ایرانی عصر قاجار، هر کدام به نحوی درگیر آن بودند. طالبوف این سه مفهوم را به نوعی، روشن‌تر از بقیه متجددین عصر قاجار بیان می‌کند و سخن‌اش در این باره، در عین سادگی، شفاف‌تر و عینی‌تر است. (مرشدی‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۰۵) البته این را می‌توان این گونه مورد نظر قرار داد که طالبوف به نوعی بر شانه‌های دیگر متجددین عصر قاجار ایستاده و نوشته‌های ایشان و گسترده‌تری که به این مفاهیم در آن دوران دادند، کار میرزا عبدالرحیم را هم ساده کرده و هم در راهی دیگر انداخته است. از این رو، اگر به قیاس نوشته‌های طالبوف با دیگر متجددین دوران پرداخته شود، این نتیجه حاصل خواهد شد که نوشته‌های او پخته‌تر، ساده‌تر، روشن‌تر و البته منسجم‌تر است.

سیدحسن تقی‌زاده

باستان‌گرایی و تکیه بر هویت ملی در افکار تقی‌زاده و مجله کاوه، رویکرد و راهی است جهت جبران عقب‌ماندگی، مقابله با دشمن و مهم‌تر اینکه مسیری است برای نیل به پیشرفت تجدد؛ به گونه‌ای که فریاد برآورد که: برخیز ای کشور نامور بلند اختر ای خاک خسروان و مرز شاهان ... برخیز که دونان تو را ذلیل کردند و اولاد خائن تو می‌خواهند ننگ ابدی به چهره‌ات بگذارند، ناپاکان در حریمت قصد تصرف دارند. برخیز و کاویانی درفش خود را برافزار و مردانگی دلاوران خود را به جهانیان بنما. برخیز و درفش کاویانی را که «اندر شب تیره خورشید بود/ جهان را از او دل پرامید بود» برافراز و یک بار دیگر نژاد ایرانی را به حقیقت برسان که «گردون نگرده مگر بر بهی/ به ما باز گردد کلاه مهی» (کاوه، ۱۳۹۵: ۳).

این رویه در شماره‌های دیگر کاوه نیز ادامه می‌یابد و تقی‌زاده در مقاله‌ای با عنوان «روزهای تاریخی ایران» پس از آن که به اوضاع نامساعد کشور و مقاومت ایرانیان در برابر قوای بیگانه می‌پردازد، برای تهییج مردم به ادامه این مقاومت می‌نویسد: «حالا سه ماه است که جنگ میان لشکریان یزدان و سپاه اهریمن برپاست، اینک روح داریوش بزرگ از بالای بیستون به عرصه جنگ کرمانشاه و همدان نگران است... نژاد ایرانی باید نشان دهد فرمانروایان طهران نماینده حقیقی او نیستند و هنوز روح و غیرت و شجاعت

ایرانی نمرده است» (کاوه، ۱۳۹۵: ۷). در مجموع پس از بررسی مقاله‌های این مجله می‌توان در خصوص سیر اندیشه باستان‌گرایی و هویتی در مجله کاوه دو نکته مطرح کرد. نکته اول اینکه اندیشه باستان‌گرایی در ابتدای انتشار نشریه بیشتر به‌عنوان یک عامل بخش در مقابل روس و انگلیس و حضور آن‌ها در ایران به حساب می‌آمد. و نکته دوم، این که نشریه کاوه در دوره دوم خود از مسائل و تعلقات سیاسی فارغ شده و با توجه به تغییر رویکرد آن به سمت و سوی یک نشریه ادبی - تاریخی، به سمت تکیه بر مسائل فرهنگی و ترویج و تبلیغ ناسیونالیسم سوق پیدا می‌کند.

می‌توان گفت نگرش تقی‌زاده و هم‌فکرانش نسبت به مباحثی مانند ملیت، دین و سایر مولفه‌های هویت ملی به شدت متأثر از دغدغه آنان جهت رسیدن به تجدد و نوعی فرنگی‌مابی می‌باشد. تقی‌زاده در سخنرانی خود در سال ۱۳۳۹ ش از ملیت به‌عنوان یکی از مولفه‌های مدرن شدن نام می‌برد و ملیت را به‌عنوان وحدت ملی و برابری همه آحاد جامعه در برابر قانون، قطع نظر از دین، زبان یا نژاد مشترک می‌داند و در مقابل، ناسیونالیسم افراطی را در تقابل با مدرن شدن اعلام می‌کند. تقی‌زاده از عواقب رونق اندیشه‌های ناسیونالیسم رومانتیک نگران بوده، می‌نویسد «مملکت ایران اگر روزی به جنون ملی دچار شده و بخواهد برای آسودگی خیال خود این سیاست را تعقیب نماید، باید علاوه بر ترک خوزستان و قسمتی از سواحل خلیج فارس و آذربایجان و خمسه و کردستان و قزوین و کلیه ترک‌زبانان همدان و مازنداران و فریدون اصفهان و قشقایی و بهارلو را از ایران خارج نماید بلکه سادات ایران و صدها خانواده عربی نژاد دیگر ایران را جلای وطن نموده و به حجاز و یمن بروند» (تقی‌زاده، ۱۳۳۹: ۶۱). تقی‌زاده سعی داشت هویت خود را در یک بستر عام‌تری ببیند که متناسب با ناسیونالیسم سیاسی است و بر اساس مدرنیته سیاسی است.

من شخصاً متعلق به ایرانیت سربلند و شرافتمند هستم و از این که نسبم به پیامبر می‌رسد، افتخار می‌کنم و اگر مرا عرب بخوانند دلگیر نمی‌شوم. از این که زبانم ترک بوده و از ولایت ترک زبانم نیز کمال خرسندی و عزت نفس دارم و اگر مرا ترک بگویند (نه به قصد طعن و بی‌بهره بودن از ایرانیت)، آن را توهین به خود نمی‌دانم. لیکن



البته هیچ چیز پیش من عزیزتر از ایران نیست و من خود را شش دانگ و صددرصد ایرانی می‌دانم... چو ایران نباشد تن من مباد (تقی‌زاده، ۱۳۳۹: ۱۰).

بدین ترتیب، وطن‌پرستی تقی‌زاده به تاسی از آموزه‌های جدید و تحولات مغرب‌زمین، معطوف به ترقی و بهبود زندگی انسان و رسیدن به حقوق سیاسی و اجتماعی اوست. اما نکته قابل توجه این است که چنین برداشتی از وطن‌پرستی با ناسیونالیسم غربی که پدیده‌ای مدرن بود، قرابت بیشتری دارد تا نگاه سنتی به جغرافیا و گذشته آن. در دیدگاه تقی‌زاده، الزامات سیاسی و اجتماعی و عقب‌ماندگی ایران، وطن‌پرستی را در مسیر ارتقای مبانی اجتماعی جامعه ایرانی و حقوق مدنی قرار می‌دهد، اما به زمینه‌های تاریخی و عواملی که ناسیونالیسم جدید در اروپا را پدیدار کرد و نیز به تفاوت و فقدان چنین ملزوماتی در ایران توجه نمی‌کرد. (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۶۲)

در واقع، آنچه اهمیت دارد، این است که تجددگرایی تقی‌زاده در کنار نگاه ناسیونالیستی او و همچنین درکی که از دولت مدرن داشت، همچون حلقه‌های یک زنجیر، شاکله گفتمان جدیدی را شکل می‌داد که محتوای این گفتمان بعدها توسط رضاشاه پیاده شد. در خصوص سنجش افکار تقی‌زاده با مدرنیته سیاسی و ناسیونالیسم، گرچه عناصر مدرنیته سیاسی در اندیشه‌های او بیش از همه روشنفکران این دوره به چشم می‌خورد، اما گرایش او به ایجاد یک حکومت مرکزی مقتدر به سبک رضاشاه او را از مدرنیته سیاسی دور می‌کند (خستو، ۱۳۸۸: ۱۳۷).

بزرگان عملی تکوین هویت ایرانی در آذربایجان

در این قسمت برای اینکه از اطاله کلام جلوگیری شود فقط به دو شخصیت برجسته یعنی عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه و ستارخان قهرمان جنبش مشروطه اشاره خواهد شد. عباس میرزا با اینکه از مقامات دولتی محسوب می‌شد ولی از آنجا که در آذربایجان بزرگ شده بود و به‌عنوان ولیعهد ساکن تبریز بود و علاوه بر اینکه از نسل قاجار بود از مادری آذری نیز متولد شده بود بنابراین ایشان را می‌توان از پیشگامان عملی آذربایجان در تحقق هویت و ناسیونالیسم ایرانی محسوب نمود. ستارخان نیز از فرزندان غیور این

خطه بوده و مشروطیت ایران وام دار ایشان و سایر از جان گذشتگان آذربایجان بودند که بعد از سلطه چند ماهه استبداد صغیر، دوباره نظام مشروطه را در ایران برقرار نمودند.

عباس میرزا

از میان دولتمردان ایرانی پیش از مشروطه، نخست اقدامات اصلاحی عباس میرزا ۱۱۸۴-۱۲۰۷ ش. / ۱۸۰۵-۱۸۲۸ م. و بعدها میرزاتقی خان امیرکبیر ۱۲۳۰-۱۲۲۷ ش. / ۱۸۵۱-۱۸۴۸ م. و میرزا حسین خان سپهسالار ۱۲۵۹-۱۲۴۹ ش. / ۱۸۸۰-۱۸۷۰ م. را می‌توان در پوشش توجه آنان به منافع ملی مورد بررسی قرار داد. «حرکت‌های آغازین برای نوسازی از «مردان شمشیر» نشأت می‌گرفت. دلایل آن سیاسی بود تا اجتماعی، و حاصل واکنش آنها به تجاوز تدریجی قدرت‌های بزرگ در ایران و برتری نظامی این قدرت‌ها بود» (لمبتون، ۱۳۶۷: ۱۳۴). می‌توان عباس میرزا (۱۲۱۲-۱۱۶۸ ش. / ۱۸۳۳-۱۷۸۹ م.) را در شمار نخستین ایرانیانی محسوب کرد که گذار از «میهن‌دوستی» کهن به سوی «ناسیونالیسم» نوین، در پی جستجوی درباره چرایی شکست ایرانیان از روس‌ها، ذهنیت و رفتار او را در برگرفت (بهنام، ۱۳۸۳: ۱۲۴). عباس میرزا معمار «بنای نظام جدید» (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۶: ۸۰)، در ایام حکومت خود در آذربایجان به «اصلاح و نوسازی قشون، تنظیم قواعد برای ملکداری و مالکیت و برانداختن سنت فروش ایالات، تفکیک خالصه‌ها از موقوفات، تعیین روز مظالم برای رعیت، تأسیس چاپارخانه برای دفع احجاف به رعایا، اعزام محصل به فرنگ برای انتقال علوم جدید به کشور، تشویق صنایع و تلاش برای استقلال اقتصادی، ترویج اندیشه اتحاد اسلامی میان ایران و عثمانی» (همان، ۷۹) پرداخت. برخی از اقدامات عباس میرزا برای اولین بار در ایران انجام شد و سابقه‌ای در ایران پیشامدرن ندارد. وی از معدود دولتمردان ایرانی است که پیوسته به کنکاش و بررسی دلایل ضعف ایرانیان در آن روزگار می‌پرداخت. در همان دوران، عباس میرزا پس از شکست از روس‌ها خطاب به آمده ژوبر، فرستاده ناپلئون چنین گفت:

بیگانه! تو این ارتش، این دربار و همه دستگاه قدرت را می‌بینی. مبدا گمان کنی که من مرد خوشبختی باشم... مستی سرباز اروپایی، همه دسته‌های سپاه مرا با ناکامی روبرو کرده‌اند و با پیشرفت‌های دیگر، خود ما را تهدید می‌کنند... [سپس در ادامه می‌پرسد]

چه قدرتی این چنین شما را بر ما برتری داده است؟ دلیل پیشرفت‌های شما و ضعف همیشگی ما چیست؟ شما با فن فرمانروایی، فن پیروزی و هنر به کار گرفتن همه توانایی‌های انسانی آشنا هستید، در حالیکه ما در جهلی شرمناک، محکوم به زندگی گیاهی هستیم و کمتر به آینده می‌اندیشیم (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۳۳).

سخنان عباس میرزا آشکار نشانه تقابل دو جهان سنتی و مدرن و زاده قیاس «خود» با «دیگری» بود. دیگری که دیگری سنتی نبود. «مهم‌ترین تمایز، پیشرفت «دیگری» و عقب‌ماندگی «ما» بود. عباس میرزا حیران از رخداد‌های آن روزگار از فرستاده ناپلئون می‌پرسد «بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم؟» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۲۲۱). این حیرانی عباس میرزا را می‌توان نشانه‌ای از آغاز بحران هویت و «اولین لرزه‌های هویتی ایران» دانست که تاکنون استمرار یافته است. «نوگرایی و اصلاحات عباس میرزا، اصلاحات از بالا و محدودی بود که به سبب شرایط جنگی روزگاری وی، بیشتر قلمرو ارتش را شامل می‌شد» با این حال، از آن رو که «بر ضد تکاپوهای سلطه‌گرایانه قدرت‌های غربی در ایران بود، به منافع ملی ایران خدمت می‌کرد». آنچه که در مجموع ذهن عباس میرزا را به خود مشغول کرد، حفظ تمامیت ارضی و قلمروی «ممالک محروسه ایران» بود که در آن روزگار در خطر قرار گرفته بود. گرچه «مرگ عباس میرزا، ضربه‌ای برای برنامه‌های اصلاح از بالا، و اصلاح ارتش، بوروکراسی اداری، و آموزش جدید» بود (کدی، ۱۳۶۹: ۸۳).

ستارخان

اوج تلاش آذربایجانی‌ها در انقلاب مشروطیت، وقتی بود که محمدعلی شاه سرانجام موفق شد دولت ملی را براندازد و مجلس را ببندد. در این هنگام، آزادی خواهان ایران مأیوس شدند و این نومی‌دی آنها تمامی جنبش مشروطیت را تهدید می‌نمود، اما مقاومت سرسختانه مردم تبریز شکل جدیدی به قضیه داد و موجب محاصره تبریز توسط قوای استبدادی و دولتی گردید. محاصره تبریز توسط قوای استبداد ده ماه به طول انجامید و حداکثر ده هزار نفر از مردم تبریز در برابر ۱۵ تا ۳۰ هزار نفر قوای استبداد پایداری کردند (کسروی، ۱۳۴۰: ۷۵۱).

ستارخان و باقرخان، دو مرد شجاع و به طرز استثنایی مقاوم و پرحرارت، رهبری مدافعان تبریز را بر عهده گرفتند و زندگی خود را بر سر راه جنبش مشروطیت نهادند. در کنار آنها، ارمنیان و سایر مهاجران قفقازی نیز در دفاع از تبریز مردانه جنگیدند و چون با فنون جنگ آشنایی بیشتری داشتند، در این نبردها خوش درخشیدند، اما در مجموع قهرمانی مردم تبریز، در دفاع از مشروطیت را نباید دست کم گرفت. مردم تبریز در زمان محاصره تبریز و در دفاع از آرمان مشروطه و ناسیونالیسم آزادی خواهانه، دچار انواع تلفات و محرومیت‌ها شدند. (آذری، ۱۳۶۱: ۱۶۴)

پایداری تبریز موجب تجدید نیروی مشروطیت و جنبش آزادی خواهانه در سایر نقاط ایران گردید و به نوعی موجب خلع محمد علی شاه از سلطنت شد. در این میان لازم است که ستارخان پیش‌تر مورد شناسایی قرار بگیرد.

احمد کسروی درباره نقش چهره‌هایی مثل ستارخان در پیروزی و حفظ مشروطیت می‌نویسد: «در جنبش مشروطه، دو دسته، پا در میان داشته‌اند: یکی وزیران، درباریان و مردان برجسته و به نام و دیگری، بازاریان و کسان گم نام و بی‌شکوه. آن دسته، کمتر، یکی درستی نمودند، و این دسته، کمتر، یکی، نادرستی نشان دادند. هر چه هست، کارها را، این دسته گم نام و بی‌شکوه، پیش بردند و تاریخ باید به نام ایشان نوشته شود.» (کسروی، ۱۳۴۰: ۵۷۱)

در حالی که روزنامه‌های دست راستی روسیه ستارخان را کولی و آواره خطاب می‌کردند لنین او را رهبر ارتش انقلابی ایران معرفی می‌کرد. س. آنژیو افسر فرانسوی که از طرف کمیته ستارخان آسیا-فرانسه به ایران فرستاده شده و از ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۸ تا ۶ اکتبر در تبریز بوده، می‌نویسد: «ستارخان بر من چونان مردی تأثیر نهاد که مرگ را برای خود برگزیده بود. همواره نمی‌توان به چنین حرکتی با چنین نیرویی بزرگ برخورد کرد. او قلب دفاع تبریز بود. همه کارها را ستارخان انجام می‌داد.»

در همین ایام ستارخان توانست کنترل تبریز را برعهده بگیرد و آرامش و نظم را در این شهر برقرار کند. پوخیتانوف در تلگرافی می‌نویسد: «ستارخان جلوی چپاول را گرفته است، حرکت، تاکتیک و فعالیت او، موجب افزایش رغبت و اعتماد مردم شده است. (گرگانی، ۱۳۲۵: ۱۰۷)



در این دوره انجمن ایالتی آذربایجان با شرکت ستار خان و باقر خان برگزار شد. ستار خان به عنوان سرفرمانده قشون انقلابی و باقرخان معاون او برگزیده شد. به علت قهرمانی‌های فوق العاده آن‌ها در نبرد با قشون شاه و نیروهای ارتجاع، به ستارخان لقب «سردار ملی» و باقرخان «سالار ملی» داده شد. (کسروی، ۱۳۴۰: ۶۱۱)

شورای نظامی (اتاق نظام) به ریاست ستارخان و باقرخان به وجود آمد و آمادگی جنگی و دفاع از شهر به این شورا سپرده شد. علاوه بر این کمیته رهبری برای اداره ایالت به وجود آمد که انجمن نیز باید تابع آن می‌بود. ستار خان بعد از آرام شدن تیریز طی تلگرافی به محمدعلی شاه خواستار برپایی مشروطه بر اساس مجلس اول، تعیین مخبر السلطنه به عنوان والی آذربایجان و اعلام عفو عمومی برای شرکت کنندگان در فعالیت‌های انقلابی مشروطه شد. (کسروی، ۱۳۵۶: ۲۳۷).

نتیجه‌گیری

از جمله مفاهیم سیاسی که اندیشمندان آذربایجان در ترویج و شناساندن آن نقش بی‌بدیلی را داشتند، مفهوم ناسیونالیسم می‌باشد. به نظر می‌رسد که خاستگاه و محل ظهور اولیه این ایده اروپای بعد از انقلاب کبیر فرانسه و یکی از پدیده‌های اجتماعی اروپای مدرن بوده است. در واقع نوعی سازه‌ای نظری برای مطالعه متغیرهای هویت ملی و مولفه‌های انسجام و اتحاد مردم ساکن در یک کشور در فرایند مدرنیته سیاسی تلقی می‌شود. اندیشه‌ورزان اروپایی ناسیونالیسم را به عنوان عاملی برای تفاهم و یگانگی ملی و احیای موارث مشترک فرهنگی و تاریخی و استقرار آزادی، استقلال، دموکراسی و عاملی برای تقویت حس غرور و اعتماد ملی و وطن‌پرستی برای آحاد مردم ترویج و تبلیغ می‌کردند، هر چند که در کشورهایی که عوامل تاریخی و فرهنگی وحدت‌آفرین ضعیف بوده، از جمله امپراطوری عثمانی موجب تخریب و اضمحلال نیز شده است. نسبت به منشاء فکری ناسیونالیسم ایرانی و تکوین هویت ملی در این سرزمین رویکردهای نظری متفاوت و متعددی وجود دارد. مباحث گذشته بر این نکته تأکید می‌کنند که هویت ملی تلاش آگاهانه بزرگانی چون فتحعلی‌خان آخوندزاده و تقی‌زاده و... بوده که برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و تسهیل مسیر برای ترویج ایده‌های مردم‌سالارانه و مشروطه‌طلبی ضروری می‌دانستند. در کنار اندیشه‌ورزان

برجسته آذری که همواره بر وحدت انسجام و همبستگی ملی تأکید داشته‌اند و مبارزانی همچون ستارخان در عرصه عمل انسجام و اتحاد ایران را محافظت نمودند؛ قاطبه مردم آذربایجان نیز همیشه خود را یک ایرانی فرض کرده و در راه اعتلا و تعالی کشور و دفع خطر استبداد داخلی و تعارض دشمنان خارجی جانفشانی نموده‌اند. در این خصوص جانفشانی‌های آذری‌ها در انقلاب مشروطه و مقابله با استبداد صغیر و همچنین در پیروزی انقلاب اسلامی و حضور گسترده در هشت سال دفاع مقدس زیانزد بوده و در تاریخ ایران می‌درخشد. بر اساس نظر باری بوزان در بحث دولت پویایی فکری در آذربایجان توانست نقش بی بدیلی در ایجاد و تداوم ناسیونالیسم ملی در ایران ایفا نماید و توانست مردم ایران را در قالب یک واحد سیاسی - اجتماعی به هم پیوند زند.

منابع

- ابراهیمیان، حجت‌اله، (۱۳۸۵)، اسلام و ایران (گزیده‌ای از کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران)، تهران: نشر صدرا.
- اتابکی، تورج، (۱۳۷۶)، آذربایجان در ایران معاصر، ترجمه محمدکریم اشراق، تهران: نشر توس.
- اتابکی، تورج، (۱۳۸۱): آذربایجان و ناسیونالیسم ایرانی، تهران، گفتگو، شماره ۳۳.
- احمدی، حمید، (۱۳۸۲): «هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ»، تهران، فصلنامه مطالعات ملی، سال چهارم، شماره ۱.
- اشرف، احمد (۱۳۸۶)، بحران هویت ملی و قومی در ایران (در مجموعه مقالات ایران)، هویت، ملیت، قومیت، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی
- اشرف، احمد، (۱۳۹۰): هویت ایرانی به سه روایت، ترجمه: حمید احمدی، تهران، ایران‌نامه، سال بیست و چهارم.
- اکبری، محمدعلی، (۱۳۸۴)، تبارشناسی هویت جدید ایرانی: عصر قاجاریه و پهلوی اول، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- انتخابی، نادر، (۱۳۸۱): ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت، تهران، نگاه نو، شماره ۱۲.
- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۳)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۹)، تاریخ ایران مدرن، ترجمه: محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آجودانی، ماشاءالله، (۱۳۸۳)، مشروطه ایرانی، تهران: نشر اختران.

- آخوندزاده، فتحعلی، (۱۳۵۷)، **الفبای جدید و مکتوبات**، به کوشش حمید محمدزاده، تبریز: نشر احیاء.
- آدمیت، فریدون، (۱۳۴۰)، **فکر آزادی و نهضت مشروطیت ایران**، تهران: نشر سخن.
- آدمیت، فریدون، (۱۳۶۳)، **اندیشه‌های طالبوف تبریزی**، تهران: نشر دماوند.
- آذری، مهرداد، (۱۳۶۱)، **آذربایجان و نغمه‌های تازه استعمارگران**، تهران: نشر هفته.
- آشوری، داریوش، (۱۳۷۷)، **ما و مدرنیته**، تهران: نشر موسسه فرهنگی صراط.
- باوند، هرمیداس، (۱۳۷۹)؛ **«سیر تحول تاریخی هویت ملی در ایران از اسلام تا به امروز»**، تهران: فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره ۱۵.
- برتون رولان، (۱۳۸۷)، **قوم شناسی سیاسی**، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- بوزان، باری، الی ویور و یاب دو ویلد (۱۳۹۲)، **چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بهنام، جمشید، (۱۳۸۳)، **ایرانیان و اندیشه تجدد**، تهران: نشر بیستون.
- تقی‌زاده، اکبر، (۱۳۹۱)؛ **اقوام ایرانی و قومیت در کتاب‌های درسی مقطع ابتدائی دوره پهلوی اول**، تهران: نشر فروزان.
- خستو، رحیم، (۱۳۸۸)، **روشنفکران ایرانی: آغاز گرایش ایدئولوژیک و نفی مدرنیته سیاسی**، تهران: نشر جم.
- داوری اردکانی، رضا، (۱۳۶۴)، **ناسیونالیسم، حاکمیت ملی و استقلال**، تهران: نشر پرسش.
- دیوان بیگی، سید احمد، (۱۳۶۵)، **«حدیقه الشعرا»**، ج اول، با توضیحات عبدالحسین نوایی، تهران: نشر زرین.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین، (۱۳۸۶)، **رسایل مشروطیت (هیجده رساله و لایحه درباره مشروطیت)**، تهران: نشر کویر.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین، (۱۳۸۶)؛ **عباس میرزا؛ نخستین معمار «بنای نظام جدید» در ایران**، تهران: تهران، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۸۴.
- شعبانی، امامعلی، (۱۳۸۹)؛ **مولفه‌های هویت ملی ایرانیان**، تهران، جام جم (ویژه‌نامه ایام: تاریخ معاصر)، شماره ۶۱، نهم مهرماه.
- شیفر، برندا، (۱۳۸۵)، **مرزها و برادری: ایران و هویت آذربایجانی**، ترجمه یاشار صدقیانی آذر، تهران: نشر اولوس.
- صدرنیا، باقر، (۱۳۸۸)، **«پیشینه تاریخی و مبانی نظری سرهنویسی»**، تهران، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال ۱۷، شماره ۶۵.
- طالبوف، عبدالرحیم، (۱۳۵۶)، **کتاب احمد**، با مقدمه و حواشی باقر مؤمنی، تهران: نشر شبگیر.
- طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۸۶)؛ **مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی**، تهران: نشر ستوده.

فیضری، علی، (۱۳۸۳)، روشنفکران ایرانی در قرن بیستم، ترجمه محمد دهقانی، تهران: نشر هرمس.
 کجویان، حسین و محمدرضا جوادی یگانه، (۱۳۸۵)؛ «دوره اول هویت‌یابی ایرانی (پیدایی مساله هویت و نفی خود)»، تهران، نامه پژوهش فرهنگی.

کدی، نیکی آر، (۱۳۶۹)؛ ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: نشر قلم.
 کسروی، احمد، (۱۳۴۰)؛ تاریخ مشروطه ایران، تهران: نشر امیرکبیر.
 لمبتون، آن. ک. اس، (۱۳۶۷)؛ زمینه‌های دگرگونی اجتماعی در ایران در قرن نوزدهم میلادی، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران: نشر مؤلف.
 لمبتون، آن. ک. اس، (۱۳۶۷)؛ علمای ایران و جنبش اصلاحی مشروطیت، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران: نشر گیو.

مجله کاوه (۱۲۹۵ ش)، سال دوم، شماره ۱، برلین: چاپخانه کاویانی.
 مددپور، محمد، (۱۳۷۲)؛ سیرتفکر معاصر (تجدد و دین‌زدایی در اندیشه‌های میرزافتحعلی آخوندزاده)، تهران: نشر تربیت.

مرشدی زاده، علی، (۱۳۸۴)، روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی، تهران: نشر مرکز.
 مطهری، مرتضی، (۱۳۶۲)، اسلام و مقتضیات زمان، تهران: نشر صدرا.
 وزیری، رضا (۱۳۸۴)، «تجددگرایی و هویت ایران در عصر پهلوی»، تهران، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر، سال ۴، شماره ۴۰.

Buzan, B (1991), *People, States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era*, Boulder, CO: Lynne Rienner.